

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّدِيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي أَنْجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَقْرُبُ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ. وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

خب بحث به این جا رسید که این سه مسئله که اسباب تملک و اسباب تملیک و اسباب خروج از ملکیت مثل موارد اعراض آیا همان طوری که همان هایی که در شخص طبیعی هست همان ها در شخص اعتباری هم وجود دارد؟ یا نه؟ یا ممکن است اصلاً یک چیزی در شخص اعتباری از اسباب تملک یا تملیک باشد که در شخص حقیقی نیست. بنابراین احتیاج به بحث دارد. حالا بحثی که این جا می فرمایند انجام می دهیم دارای این شیوه هست که ابتداءً ببینیم آن ادله ی عامه و اطلاقات و عموماتی که ما در گذشته به وسیله آن ها اصل اعتراف شارع را به شخص اعتباری اثبات کردیم؛ آیا مقتضای آن ها چیست نسبت به این امور ثلاثه؟ دو: این که ببینیم ادله ی هر یکی از این اسباب تملیک و تملک و اعراض، جدا جدا به ادله اش مراجعه کنیم ببینیم مورد شخص اعتباری را هم می گیرد یا نمی گیرد؟ به دلالت لفظیه ی خودش. سوم: این است که حالا اگر هم نگرفت به دلالت لفظیه خودش آیا می توانیم الغاء خصوصیت بکنیم؟ خب یک مواردی ممکن است به لفظ شمول نداشته باشد و به الغاء خصوصیت شمول پیدا می شود. مثل مواردی که خب در کتاب الفائق این ها آن جا تنقیح شده، بحث شده در آن جا. فرض کنید مولا گفته است که إغسل ثوبک من ابوال ما لا یؤکل لحمه، پیراهنت را از ابوال ما لا یؤکل لحمه بشور. خب پیراهن که شامل میز نمی شود که، شامل سنگ که نمی شود که، شامل فلزات نمی شود که. خب چه طور ما ... می گوئیم آقا، لباس، پیراهن متنجس می شود به واسطه ابوال ما لا یؤکل لحمه، راه تطهیر آن هم شستن است. بعد همه ی فقهاء از این چه کار ...؟ الغاء خصوصیت می کنند. می گویند خصوصیت ندارد پیراهن. می خواهد بگوید هر چیزی

که ملاقات کرده با ابوال ما لا یؤکل لحمه، حالا سواءً كان پیراهناً أو غیر پیراهن. این الغاء خصوصیت می‌کند چون عرف این جاها می‌گوید این‌ها خصوصیت ندارد. پیراهن فقط نجس می‌شود. حالا اگر چیزی همان پارچه بود و پیراهن اسمش نبود مثلاً، روانداز بود مثلاً، این نمی‌شود. پرده بود مثلاً. این نمی‌شود. چه فرقی می‌کند؟ در نظر عرف تفاوتی نیست. پس یقین به الغاء خصوصیت این جاها پیدا می‌کند. حالا این جاها هم آیا این جوروی هست؟ باید تک‌تک ادله را ببینیم؟ که آیا این قابل الغاء خصوصیت هست یا نه؟ مثلاً گفته «من احیی ارضا میتة فهی له». خب کلمه من به‌کار برده توی آن، این وسیله تملک. من هم مال ذوی‌العقول است در لغت عرب. حالا امر اعتباری که ذوی‌العقول نیست که پس بنابراین به دلالت لفظیه که پس بنابراین به دلالت لفظیه شامل که نمی‌شود. آیا این جا می‌شود الغاء خصوصیت بکنیم؟ بگوییم مقصود شارع چیه؟ محیی زمین است. حالا می‌خواهد شخص اعتباری باشد می‌خواهد شخص حقیقی باشد. من اگر به‌کار برده، این به‌خاطر غالب آن زمان است که آن‌ها ... و الا المحیی میتة می‌خواسته بفرماید درواقع. این می‌شود گفت؟ نمی‌شود گفت؟ پس بنابراین سه تا بحث در این مقامات باید بشود. خب همین صفحه ۱۷۰ از این چاپ جدید.

«فهل یتملک الشخص الاعتباری کالطبیعی أيضاً» به این اسباب؟ یا حتی به اسباب دیگر؟ «أو لا یتملک»؟ حالا «فیما یلی ندرس المسألة إجمالاً وعلی أساس الأدلة التي طرحناها سابقاً لإثبات مشروعیة الشخص الاعتباری»، در بحث پیش‌رو بررسی می‌کنیم مسئله را به‌طور اجمال و براساس ادله‌ای که سابقاً طرح کردیم برای اثبات مشروعیت شخص اعتباری مثل عمومات و اطلاقات معاملات. «ثم نعطف عنان البحث إلى دراسة المسألة علی أساس الأدلة الخاصة بكل واحد من هذه الأسباب». سپس عطف می‌کنیم و متوجه می‌کنیم زمام بحث را به‌درست مسئله براساس ادله‌ی خاصه‌ی به هر یک از این اسباب جدا جدا. پس اول این بود که آن عمومات و اطلاقات. دو: بحث می‌کنیم از ادله هر یک از این‌ها به‌طور جدا جدا. «لنری هل تشمل هذه الأدلة» خاصه «الشخص الاعتباری أم لا»؟ «ثم» حالا مرحله سوم: پس تا حالا این‌طور شد. یکی عمومات، دو: ادله‌ی هر یکی از این اسباب خواستن. ثم، مرحله سوم: «ثم إن لم تشمل الأدلة الآنفه»، اگر آن ادله‌ای که به تازگی گذشت که هم عمومات بود هم این ادله‌ی خاصه بود. «فهل یمکن استفادة الحكم للشخص الاعتباری بإلغاء الخصوصية أم لا»؟

س: ...

ج: آن مقصود همان طور که توضیح دادند یعنی اول این است که عمومات به دلالت لفظیه اش شامل می شود یا نه؟ دو: ادله‌ی خاصه به دلالت لفظیه شامل می شود یا نه؟ سه: حالا اگر گفتیم نه، به دلالت لفظیه اش شامل نمی شود. نه عمومات نه ادله‌ی خاصه هر بابی. حالا بحث سوم است که نشد، به دلالت لفظیه اش نشد. الان نمی توانیم زیرنویس غسل ثوبک من ابوال ما لا یؤکل لحمه وقتی ترجمه می کنیم نمی توانیم بنویسیم هر چیزی. خب ثوب است. حالا حالا صحبت این است که درست است ثوب گفته شده، می توانیم الغاء خصوصیت بکنیم. این جا هم می توانیم الغاء خصوصیت بکنیم بگوییم بله؛ دلیل مثلاً تملک به احیاء این است که من احیی ارضاً، می توانیم الغاء خصوصیت ... بله، خودش شامل نمی شود. من نیست. چون ذوی العقول هم هست. اما الغاء خصوصیت می توانیم بکنیم ام لا؟ خب حالا اولین مطلب که ادله‌ی عامه بود. «الدراسة الإجمالية للمسألة على أساس أدلة مشروعية الشخص الاعتباری». براساس آن ادله‌ای که مشروعیت شخص اعتباری را در سابق با آن اثبات کردیم حالا ببینیم به لحاظ آن آیا می توانیم بگوییم اسباب تملک همه اش برای شخص اعتباری هم هست یا نه؟ «قد ذکرنا سابقاً أنّ ما تثبت به مشروعية الشخص الاعتباری، أمور»: گفتیم ادله‌ای که ثابت می شود به واسطه او مشروعیت شخص اعتباری؛ امور پنجگانه‌ای است که ذیلاً گفته می شود.

«۱- عموم نفوذ المعاملات». این یک راه بود که می گفتیم مثلاً وقتی که یک شخصی می رود با بانک، از بانک مرکزی مثلاً ارز می خرد. ریال می دهد، ارز می خرد. آیا این جا صادق است که بیع انجام شد بین بانک و این آقا یا نه؟ خب لا اشکال به این که کلمه بیع صادق است. وقتی کلمه بیع صادق بود اطلاق «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» این بیع ها را می گیرد. بیع است دیگه، حقیقت شرعیه که ندارد. وقتی «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» این بیع را گرفت، این دلالت التزام پیدا می کند برای این که پس شارع بانک را قبول دارد. و الا اگر بانک را قبول ندارد معامله بین کی و کی واقع شده که شارع بگوید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»؟

س: ...

ج: نه، مفهومی واضح است دیگه. بیع که مفهومی واضح است.

س: بیعی که آن بیع ...

ج: عرف لغت، همه‌ی همه‌ی عالم را، شما هر جای عالم بروی می گوید این بیع است. فروخته، خریدم، فروختم. هیچ کسی شبهه نکرده در عالم مگر یک طلبه‌ای توی مدرسه‌ای، توی حجره‌ای بیاید بگوید که من الان شک دارم. او هم قبل از این که به این جا برسد شک نداشته. و الا همه‌ی عالم می گویند که رفتیم ارز خریدیم. کی به تو فروخت؟ از کجا؟ می گوید

بانک. یک وقت می گوید صراف رفتیم. صراف فروخت. یک وقت می گوید بانک فروخت. از بانک خریدیم. هیچ مسامحه هم در آن نیست، هیچ مجازی هم در آن نیست. پس تجارت صادق است، بیع صادق است، و همچنین معاملات و عقود دیگره. می آید مثلاً مزارعه می کند، مضاربه می کند، این ها، می گوید بله، پول دادم با بانک و عقد مزارعه بستیم. با این پول کار کند. مثلاً نصف درآمدش را خودش بردارد. نصفش هم به من بدهد مثلاً. یا یک نسبت دیگری علی الختلاف الموارد که در عقود توافق می کنند. بنابراین عناوین معاملیه می بینیم در این جا صادق است. چه یک طرف بانک باشد یک طرف حقیقی باشد. فروشنده بانک باشد خریدار حقیقی باشد یا برعکس باشد. این هم می شود. کسی مثلاً ارز دارد. حالا از خارج آمده، ارز دارد. فرض کنید معامله رفته کرده الان ارز دارد. می رود ارزش را می فروشد به بانک. این جا بانک می شود خریدار، این شخص حقیقی می شود فروشنده و بایع. یا این که ... دو طرف شان هم اعتباری باشند. بانکی به بانکی می فروشد مثلاً. یا بانکی به یک شرکت می فروشد. شرکت اعتباری این را به او می فروشد. یا به صندوق می فروشد. بانک شخص اعتباری است. صندوق هم شخص اعتباری است. بین شان یک معامله ای واقع می شود. همه ای این موارد ما می بینیم عنوان بیع صادق است. عنوان شراعی صادق است. یا سایر معاملات هر جور انجام دادند این عناوینش می بینیم صادق است که قبلاً این جوری ... خب حالا که صادق است «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» که اطلاق دارد. پس همه ای این ها را شامل می شود. وقتی شامل شد مثبتات امارات حجت است که این جا اماره همان ظواهر است. خب مثبتات امارات که می گوید پس شارع اعترف به بانک. و الا اگر او را اعتراف نکرده اصلاً معامله ای محقق نشده، بیعی محقق نشده که. این یکی. الثانی ...

س: ...

ج: خب بله، داریم پس اطلاقات و عموماً شامل می شود. ما مقیدی هم ندیدیم بحمدالله تبارک و تعالی. انصراف هم ندارد. چون از سابق هم این چیزها بوده، مسجد بوده، چه بوده، متولی مسجد می آید برای مسجد چیزی می خورد. نمی دانم برای کعبه می خورد، نمی دانم برای فلان، این ها بوده؛ سابقاً هم بوده، هم در مسلمین بوده، هم در غیر مسلمین بوده. برای کلیسا می رفته می خورد. برای نمی دانم آن صومعه می خورد. برای فلان می خورد، می گوید برای مسجد خریدیم.

س: مسجد؟؟ صرف آن ها نمی تواند باشد.؟؟

ج: خب بله دیگه، پس آن‌ها، مفروض داریم می‌گیریم که این‌ها هم وجود دارد یگه. خب توی «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» که برای متعاملین هم قید خاصی ندارد که، می‌گوید همین‌که صادق بیاید بیع است. اگر شما ادله‌ی خارجی داشتید تقیید کرد و این‌جا می‌بینیم چیز مقیدی نداریم. نگفته، یک‌جا یک دلیل نداریم که لابد آن یکون آدما. نداریم. این‌که نداریم که. پس بنابراین یعنی مقیدی و مخصصی نداریم. این‌ها دیگه بحث‌های‌شان گذشته معطلش نشویم. آن‌ها آن‌جا بحث کردیم و تمام شد آن‌ها. فقط داریم این‌جا فهرستش را می‌گوییم برای این‌که ببینیم ...

«الثانی: بناء العقلاء بتقريباته المختلفة». دلیل دوم ما برای اثبات اصل مشروعیت بناء عقلاء بود به تقریبات مختلفش. که حالا آن تقریبات مختلفه این‌جا نام از آن می‌برند. یکی «التمسک بالسیرة العملية المستحدثة للعقلاء». یکی تمسک به سیره عملی‌ای که حادث شده برای عقلاء. سابقاً نبوده. خب بانک سابقاً نبوده، نمی‌دانم شرکت‌های اعتباری نبوده، صندوق‌های کذا مثلاً نبوده در سابق. الان می‌بینیم توی عقلای عالم این رائج شده. این یک سیره‌ای است. که می‌گویند بله، بانک مالک است و معاله می‌تواند بکند و معامله با او درست است و این سیره عقلانی. همه جای عالم الان وجود دارد. و بگوییم که سیره‌ی مستحدث هم بگوییم چی هست؟ حجت است بنابر این؛ خب با همان بیاناتی که آن‌جا

حالا وجود داشته و گفته شده بخصوص در الرائد و الفائق آن‌جا بیان شده، در این کتاب الشخص الاعتباری هم در محل خودش که استدلال می‌شد در آن‌جا بیان شده. مثلاً یکی از بیاناتش را فقط اشاره کنم که چرا می‌گوید سیره‌ی مستحدثه حجت است؟ می‌گوید آقا اسلام دین خالد است برای همیشه‌ی ایام است، شارع ما هم شارعی است که عالم به غیب است و می‌داند، خدای متعال است که بعداً چه خواهد شد. این خدای متعال که می‌داند بعداً چنین سیره‌ی عامه‌ای برای بشر هست دین هم که دین خالد است اگر قبول ندارد آن را باید چکار کند؟ ردع می‌کرد دیگر، حالا که ردع نکرده معلوم می‌شود قبول دارد و این جور نیست که بگوییم نه همان‌هایی که معاصر با ائمه بودند که ائمه‌ای که حضور داشتند در بین مردم بطور ظاهری، نه دین دین همه است همه‌ی مردم مصالح و مفاسد آن‌ها باید لحاظ بشود، بعضی از فقهاء هم به این بیان تمسک کردند بر این‌که سیر مستحدثه هم به نظر آن‌ها حجت است بعضی‌ها هم تفصیل می‌دهند به این‌که سیر مستحدثه دو قسم است، بعضی‌اش سیر مستحدثه‌ای است که اشارات و شواهد و قرائنی برای این‌که به زودی این مورد ابتلاء مردم واقع خواهد شد وجود داشته در زمان ائمه علیهم السلام، مثل این‌که در اصل ائمه‌ی متأخر علیهم السلام مثل امام هادی، مثل امام عسکری سلام الله علیهم این معلوم بوده که بزودی غیبت پیش خواهد آمد و مردم نیاز دیگر به ما نمی‌توانند مراجعه کنند باید به فقهاء و علماء و این‌ها مراجعه کنند و ردع نکرده از این، اگر نگوییم امضاء کردند از این ردع نکردند. خب می‌گوید این درست است، درست است سیره‌ی مستحدث است بعد از حضور ائمه علیهم السلام است ولی ردع نشده که امام رحمة الله علیه سیر مستحدثه‌ی این‌چنینی را حجت می‌دانند در بحث اجتهاد و تقلید، ایشان در آن‌جا می‌گویند این‌ها که شواهد و قرائن آن هست، بلکه خود ائمه فرموده به زودی «احتفظوا بکتابکم» به زودی شما به این‌ها نیاز پیدا می‌کند و خودشان می‌گویند این‌که عسکرین سلام الله علیهما خیلی توی اجتماعات و ملاقات‌ها و این‌ها زیاد نداشتند یکی از جهاتش این است که

کم کم می‌خواستند شیعه را عادت بدهند به این‌که حالا با غیبت دیگر یک حالت خیلی چیزی برای‌شان پیدا نشود، شوکی وارد نشود. بله حتی در زمان ائمه‌ی حاضر هم خیلی ارتباطات نبوده، از این جهت مثلاً خب پس این شواهد و قرائن است که به زودی به این کتب، به این روایت، به این محدثین، به این علماء، باید از آن‌ها مسأله بپرسند از این‌ها، فرمودند نه تقلید نکنید، به این‌ها مراجعه نکنید، فلان و این‌ها. بلکه از آن طرف می‌بینیم که فللعوام ان یقلد من کان من الفقهاء کذا و کذا فللعوام ان یقلدوا و امثال ذلک. این یک راه.

«التمسک بالارتکاز العقلانی المعاصر للمعصوم علیه السلام» راه دوم این است که درست است بعضی از این چیزهایی که الان هست این سیر آن‌وقت نبوده، سیر عملی که از آن‌ها سر بزند در خارج، ولی ارتکاز عقلانی‌اش وجود داشته، یعنی از آن‌ها هم اگر می‌پرسیدیم آقا چطور است بیاییم یک چیزی درست کنیم که پول‌های مردم آن‌جا جمع بشود و آن‌ها را به مردم قرض بدهند، پروژه‌های مهم و این‌هایی که مثلاً سرمایه‌های کلان لازم دارد آن‌ها بتوانند آن‌ها را انجام بدهند فلان این‌ها، این فوایدی که حالا بر بانک مترتب است بر صندوق‌ها مترتب است، بر شرکت‌ها مترتب است این‌ها را، به آن‌ها هم می‌گفتیم توی ارتکازشان است، خیلی خوب است چه عیب دارد؟ توی ارتکازشان مثلاً یا همان زمان‌ها مثلاً در آن زمان‌ها معمولاً چی بوده؟ حاکمان جامعه‌ها سلاطین بودند پادشاهان بودند که یعنی موروثی بوده، اگر از همان‌ها می‌گفتیم آقا اگر این جوری بشود که بابا این‌جوری نباشد که یک نفر برای همیشه سلطان باشد مسلط باشد بعد اگر او از دنیا رفت نمی‌دانم در نسل او باشد این‌ها نه، هر از مدتی مردم یک آدم صالحی را جمع بشوند او را انتخاب کنند او باشد پنج سال شش سال یک وظایفی را هم برایش بگذارند او تمام شد دوباره اگر خواستند همان را قرار بدهند نخواستند یکی دیگر را قرار بدهند، خیلی خوب است. یعنی این چیزها ولو آن وقت مرسوم یعنی توی خارج محقق نشده بوده بین‌شان اما یک مطالبی بوده که ارتکاز طبقش بوده و آن‌وقت شارع هم که می‌داند می‌داند این مرتکز یک روزی به عمل خواهد انجامید، پس ارتکازش در مرئی و منظر معصوم علیه السلام بوده، او هم می‌داند این امر مرتکز یک روز تحقق پیدا خواهد کرد ولی ردع نکرده چیزی فرموده. یا مثلاً آن روز اگر احیاء می‌کردند اراضی را به چی بوده که؟؟؟ شخم می‌زدند با مثلاً گاو این ابزار این‌جوری و با آن ابزار خاص و خیلی یا با دست و این‌ها ولی توی ذهنش بوده ای کاش یک چیزی درست می‌شد به راحتی ما می‌توانستیم این کار را بکنیم. این توی ارتکازشان بوده و شارع ردع نکرده. پس بنابراین ما الان می‌توانیم بگوییم چی؟ می‌گوییم آقا در باب احیاء موات لازم نیست که حتماً، اگر با تراکتور هم آن‌موقع می‌گفتید، می‌گفت اشکالی ندارد. لازم نیست حتماً او حیوان باشد او فلان باشد و امثال ذلک. این هم ارتکاز است «التمسک بالارتکاز عقلانی المعاصر للمعصوم علیه السلام». سه: «إلغاء الخصوصية عن الموارد

الممضاة في عصر المعصوم» ما الغاء خصوصیت بکنیم از مواردی که مورد امضاء قرار گرفته در عصر معصوم علیه السلام از آن‌ها الغاء خصوصیت بکنیم. مثلاً می‌گوییم چی؟ می‌گوییم آقا آن‌موقع متولی مسجد الحرام، کعبه، مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا امثال ذلک اگر می‌آمد می‌فروخت از برای آن شخص اعتباری درست بود یا نبود؟ آن‌موقع که ائمه علیهم السلام که امضاء کردند این را، ردع از این نکردند. یا برای بیت‌المال، مثلاً بیت‌المال یک اتاقی یا یک منزلی که حضرت امیر سلام الله علیه خب اموالی که می‌آمد آن‌ها را در آن‌جا قرار می‌دادند، آن چراغ، آن چراغ مال کی بود؟ مال امیرالمؤمنین که نبود، آن چراغ مال کی هست؟ مال همین بیت‌المال است، حضرت آن داستان معروف که آن چراغ را خاموش کردند شخصی که آمد کار خصوصی داشت آن چراغ بیت‌المال را خاموش کردند، چی بوده آن چراغ بیت‌المال؟ حالا مثلاً یک از این فتیله‌هایی بوده که مثلاً با پی مثلاً شاید می‌سوخته و فلان، آن روزها این‌جوری بوده دیگر. ما بچه هم که بودیم با پدرمان خدا رحمت‌شان کند می‌رفتیم جهرم، منزل پدری ایشان چیزی که روشن می‌کردند تا نزدیک

غروب می‌شد یک‌جا‌هایی بود توی دیوار این‌جور این‌جور یک چیزهایی بود با پی یا با چیز می‌سوخت این‌جا روشن می‌کردند می‌گذاشتند آن‌جا روشن می‌کردند حالا مثلاً شصت سال پیش. خب این حضرت این‌ها را خاموش می‌کرد، می‌گفتند آقا این چراغ مال کی هست؟ می‌گفت مال بیت‌المال است. خب این‌ها شخص‌های اعتباری هستند دیگر، این شخص‌های اعتباری که بوده آن‌موقع، می‌خرند برای بیت‌المال، می‌فروشند، چه می‌کنند، فلان می‌کنند، برای مسجد برود. خب بگوئیم ما الفرق بین این شخص اعتباری و شخص اعتباری که حالا مستحدث شده جدید پیدا شده و امثال آن، مدرسه مثلاً نمی‌دانم چی فلان این‌ها. این هم یک راه است. حالا این‌ها را داریم توضیح می‌دهیم حالا این‌ها در جای خودش دیگر باید ان‌قلت قلت‌هایش و نقض و ابرام‌هایش آن‌جا باید بحث بشود. امر سوم «استلزام عدم الاعتراف للمحاذیر و اختلال النظام.» مطلب سومی که آن‌جا به آن تمسک کردند بعضی برای اثبات اعتراف شارع این بود که وقتی این امور اعتباریه رایج شد در بین مردم به‌جوری که اگر شارع بگوید من قبول ندارم این‌ها، من اصلاً بانک‌ها را قبول ندارم یا نمی‌دانم تصرفات حکومت را قبول ندارم، اصلاً اختلال نظام لازم می‌آید چون الان کسی می‌تواند پول توی دستش باشد بدون این‌که گردش در بانک شده باشد؟ نمی‌شود؛ حالا اگر شما آمدید بگوئید که شارع می‌گوید من قبول ندارم، این‌ها همه‌ی این پول‌ها می‌شود مجهول‌المالک، همه‌ی این‌ها می‌شود فلان کما یقول به بعض. خب خیلی اختلال ایجاد می‌شود، بنابراین و چون می‌دانیم اختلال نظام مبعوض شارع است قبول ندارد اختلال نظام را، پس می‌فهمیم که این‌ها را چه کرده؟ قبول کرده. این هم حالا یک وجهی که آن‌جا گفته شده. چهار: «قاعدة عدم ذهاب الحق.» چهارم این بود که روایات متعدده‌ای آن‌جا ذکر شد که در آن روایات فرموده ذهاب حق مسلم بعضی‌ها ذهاب حق مؤمن یا بعضی عدم ذهاب حق احد این‌ها بود که شارع راضی نیست که حق احدی ضایع بشود. از آن روایات یک قواعدی استنباط شده، یکی از چیزهایی که از آن برداشت شده همین مسأله است که اگر شارع در این ازمنه که الان کارها بستگی به همین بانک‌ها و شرکت‌ها و امثال ذلک پیدا کرده است اگر شارع این‌ها را قبول نداشته باشد ذهاب حقوق فراوانی از افراد می‌شود، خب مثلاً بگوئیم که این حقوق شما را می‌ریزند مثلاً به بانک بخواهی بروی بگیری، تمام این کارمندا و دولتی‌ها و امثال این‌ها، و غیر حتی دولتی‌ها که پول می‌ریزند به بانک او می‌رود از بانک می‌گیرد، می‌گوید آقا پولی که به بانک ریختی دیگر فایده ندارد مجهول‌المالک شد، خب یا حالا آن‌جوری که بعضی‌ها اگر از بانک نمی‌دانم قرض گرفتی بعضی از فقهاء فرمودند اگر از بانک قرض گرفتی نصفش را بده به فقرا بقیه‌اش را، خب پدر شخص درمی‌آید مثلاً صد میلیون قرض گرفته پنجاه میلیونش را بدهد به فقرا پنجاه میلیونش را می‌تواند تصرف کند. آن هم باید یک وجوهی فلان، این کار خیلی خراب می‌شود یعنی ذهاب حق بسیاری از افراد می‌شود نمی‌تواند به آن مالش برسد، او نمی‌تواند به اداء دینش را کرده باشد، نه او اداء دینش را کرده نه این به مالش رسیده، این مشکلات این‌جوری بوجود می‌آید. پنجم: «إعمال ولایة الفقیه» که بگوئیم شارع مقدس به فقیه چنین اختیاراتی داده است که در این مواردی که قفل می‌شود کار جامعه و بحسب موازین اولی به آن ولایتی داده که می‌تواند اِعمال ولایت کند و حل بکند. حالا هم در امور تکلیفی هم در امور وضعی که این‌ها بحث‌هایش گذشت.

س: ...

ج: نه قهراً این‌ها اخلاف، آن‌جا دیگر بحث شد، مثلاً اختلال نظام که گفتیم آن‌جاست که واقعاً اختلال نظام از آن لازم بیاید ولی آن‌که اختلال نظام لازم نمی‌آید آن‌نه.

و همچنین اِعمال ولایت فقیه آن‌جایی که مصلحت است، مصلحت باید ببیند دائمی است؟ موقت است؟ به هرشکلی که هست طبق آن به اندازه‌ی آن دیگر می‌تواند اِعمال ولایت بکند. «و یمکن النظر إلى دلیل العمومات بتقریبین لمشروعية أسباب التملك» حالا آن عمومات که اولی باشد به دو تقریب ممکن است به آن‌ها تمسک

بشود برای مشروعیت اسباب تملک؛ که یکی از آن ثلاثه بوده اسباب تملک، اسباب تملیک، اسباب خروج از ملک. حالا اسباب تملک به این عمومات که امر اول هست به تقریب می‌شود استدلال کرد «الاول: في الموارد التي تصدق فيها العناوين المذكورة في العمومات كالعقد و الشرط و البيع على نفس السبب، فبمقتضى عموم دليل تلك الأسباب تُمضى في مورد الشخص الاعتباري أيضاً.» آن مواردی که آن عناوینی که در عمومات و اطلاقات اخذ شده مثل «اوفوا بالعقود» که عقد در آن اخذ شده یا شرط «المؤمنون عند شروطهم» کلمه‌ی شرط اخذ شده در آن یا کلمه بیع مثل «احل الله البيع» بنابر این که «احل الله البيع» در مقام بیان باشد، البته یک «احل الله البيع» قرآن محل اشکال است که در مقام بیان باشد که هم میرزا حبیب‌الله رشتی قدس سره اشکال کرده و هم امام قدس سره اشکال کرده ولی آقای اصفهانی این اشکالی، بعضی‌ها قبول دارند آقای اصفهانی هم در تعلیفه‌ی شریفه‌شان بر مکاسب قبول دارند این که آیه در مقام بیان نیست. اما می‌فرمایند که عین این عبارت که «احل الله البيع» امام صادق علیه السلام در یک نقل معتبری هست که ایشان فرمودند و به اطلاق آن تمسک فرمودند. یعنی آن راوی می‌آید سؤال می‌کند فلان جور بیع درست است یا نه؟ حضرت می‌فرماید آره «احل الله البيع» خب معلوم است این اطلاق دارد که حضرت می‌خواهد این کبری را بر آن مورد تطبیق بفرماید. پس «احل الله البيع» روایتی، روایت، نه «احل الله البيع» کتاب قرآن، او. خب این عناوین اگر خود این عناوین الان برای این سببی که شخص اعتباری ممثلش اقدام کرده بر او اگر وجود دارد او هم دارد بیع می‌کند او هم دارد، بیعی انجام شده الان باید وفاء به او بکنند خب صادق است و شاملش می‌شود. «في الموارد التي تصدق فيها العناوين المذكورة في العمومات» مثل این سه تا علی نفس آن سببی که شخص اعتباری آن را برگزیده بواسطه‌ی ممثلش «فبمقتضى دليل تلك الأسباب» امضاء گردیده می‌شود آن اسباب به نسبه‌ی به شخص اعتباری نیست چون اطلاق دارد.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

پایان